

شرق

روزنامه

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۸ خرداد ۱۳۹۹
۵ شوال ۱۴۴۱
۲۸ می ۲۰۲۰

سال هفدهم • شماره ۳۷۳۰ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۲ • اذان مغرب ۲۰:۳۳

اذان صبح فردا ۴:۰۸ • طلوع آفتاب ۵:۵۱

fardashargh@gmail.com

روزنامه‌فردا

نور نوشت



پرنده آبی

بخت افکارعمومی ازماجرای رومینا
کاربران شبکه‌های اجتماعی از خبر کشته‌شدن رومینا به دست پدرش با داس بسیار متأثر شده‌اند و برخی آن را با فیلم «خانه پدری» مقایسه کرده‌اند. جامعه‌شناسان و افراد متفکر درباره این موضوع بلافاصله نوشتند. علی دینی‌ترکمانی به تأثیرات اجتماعی این قتل اشاره کرده و نوشته است: «جامعه ما نیاز شدید به برجسته‌ترشدن وجه رحمانیت و ستارالعیوب‌بودن خداوند منان دارد؛ اما شور‌بختانه آن چیزی که سیطره دارد، وجه «قاسم‌الجبارین» خداوند منان است. این نیز علت

زیرین دیگر ظهور و بروز چنین حوادث غم‌انگیزی است. برخوردهای خشن و مجازات‌های سنگین به‌ویژه برای رفتارهایی که در کل جهان تا حد زیادی حل‌وفصل شده، موجب هم تشدید خشونت در جامعه و هم ناتوانی نظام حکمرانی در مواجهه بهتر با چالش‌هایی اقتصادی مانند بی‌کاری و تورم می‌شود. چالش‌هایی که به سهم خود محیط خانواده را برای نیزکردن تیغ تعصب افراطی و خشونت غیرانسانی فراهم می‌کند. تراژدی رومینا، از منظر نگاه اجتماعی، ریشه در محیط اجتماعی دارد که به دلایل مختلف، اجازه حل‌وفصل‌شدن چالش‌های خانوادگی از

به‌خاطر چند روز تعطیلی بی‌درپی، ناگهانی و دیر گفته بودند، ولی رونمایی تندیس یکی از بهترین فرزندان ایران‌زمین و یادبود یک کوه‌نورد جهانی، رادمرزی از شهر نقده که در دهه ۸۰ بر بلندای کوهستان جاودانی شد، در میدان درکه برنامه‌ریزی شده بود. درکه و میدان درکه که روزی پیش‌درآمد و محله‌ای در آستانه یک گذرگاه کوهستانی بوده، فشرده‌ای از رستوران‌ها و چاپخانه‌ها را کنار هم دارد و راهی که همچنان به سوی بلندی‌های البرز از جبهه‌ای بر دامنه توجال میان درختان جنگلی دره برقرار است. ساعت پنج عصر یک روز آغازین خرداد درکه مانند همیشه‌اش نبود، به‌خاطر هشدارها و دستورهای بهداشتی همه بسته بودند. در آن سایه‌روشن‌های میدانگاه شوراییاران درکه آمدند و خوش‌ویش کردیم. یادنوشته‌ای کوتاه و خودمانی در سوگ کوه‌نورد جان‌باخته کنار پایه تندیس کار گذاشته‌اند. این تندیس با پیگیری یکی از نمایندگان مردم در مجلس دهم آماده شده و کمیسیون نام‌گذاری شورا و مدیران شهرداری هم به پاسداشت و برای همبستگی میان قوم‌های ایران و برای ارج‌نهادن به منش زنده‌یاد محمد اوراز کار را پیگیری کرده‌اند. پس از آنکه حاضران سخن گفتند و یک کوه‌نورد خردسال که تازه از پناهگاه پلنگ‌چال برگشته بود رویان رونمایی را باز کرد، نماد «رادمنشی ایستاده بر بلندی شرف» بخشی از هویت



الهام فخاری
عضو شورای اسلامی
شهر تهران

نمادین ایران، تهران و درکه ماندگار شد. تا اینجاى آن روز داستان یک رونمایی رسمی بود، ولی آنچه پس از آن گذشت، یک روایت کلی‌تری داشت که برابرم برجسته‌تر شده است. یک نشست فوری شهری برای پیگیری چند موضوع داشتیم که طول کشید. ناگزیر در همان ناحیه شهری دیدار برخط (مجازی) با حاج‌داود صفا، برادر شهید و رزمنده جانباز عملیات بیت‌المقدس (آزادسازی خرمشهر) را انجام دادیم. او هم کلیدواژه‌اش «مردم» بود. گفت هرچه هم که فناوری‌های پیشرفته دفاعی و جنگی داشته باشیم، باز باید حواسمان باشد که اینها را برای زندگی بهتر مردم می‌سازیم و می‌آوریم و برای دفاع از سرزمین و میهن هم باید برخی از همین مردم ابزارها را به کار بگیرند، پس اصل همه این کارها و ابزارها مردم هستند.

از دل‌سوختگی‌هایش هنگام گذر از خاکریزهای پیرامون خرمشهر که می‌گفت، از نوجوان‌هایی که از رویارویی با دشمن و مرگ کنار نکشیده بودند، از بازگویی درباره چهره‌های رنگ‌پریده خفته به خون، چشم‌هایش تر شد. مهربانی و نیک‌خواهی‌اش و امیدى که به هم‌نسلان من بازگو کرد، همیشه به یادم می‌ماند. در آن حال‌وهوا که از ساختمان بیرون آمدیم، کمی تا غروب مانده بود. یکی از دوستان پیشنهاد کرد پیش از برگشتن و رفتن هر یک به خانه‌هایمان، برویم به بلندی‌های بالای کوه، جایی بالای ولنجک سر بزیم، رفیق، درها با آگهی هشدارهای بهداشتی بسته بود، بگویم‌گویی هم شد، ولی در آن شامگاه ماندگار، دوستان تازه‌ای یافتیم و با چای و خرما با فاصله اجتماعی گلو تازه کردیم. جایی است که به گمانم هر که خود می‌تواند تجربه‌ای ویژه از دیدار با خویشتن، از دیدار

روایت

قربانی جدید داس جامعه ضد زن

نگذاریم صدای «رومینا» خاموش شود

دخترک را فریب داده است و اینکه ارسال عکس‌های دو نفره بهم، همان مرد به‌اصطلاح عاشق برای پدر رومینا، شعله خشم و غیرت و جنون مرد را روشن کرد یا نه، هیچ‌کدام از اینها روشن نیست و حالا که رومینا یک هفته‌ای است که به جای خانه، زیر خاک سرد روستای «لمیر» شهر تالش خوابیده، هرچقدر هم که دادستانی به‌عنوان مدعی‌العموم وارد پرونده شود، بهزیستی داستان را پیگیری کند و پلیس وعده بررسی دقیق را بدهد، بعید است که هیچ‌وقت، حقیقت به‌طور تام‌وتمام روشن شود.

حقیقت روشنی را می‌توان مشاهده کرد که تنها افرادی که خود را به خواب زده‌اند، تحمل مژه‌کردن طعم تلخ آن را ندارند. تا زمانی که مرد در قاموس رئیس خانه و خانواده، صاحب زن و فرزندانش باشد، تا زمانی که قانون در قبال جرمی از سوی پدر، تسامح بیشتری به خرج دهد، تا زمانی که غیرت و ناموس، دارایی و المان مردانگی عنوان شود، باز هم باید برای رومیناها لباس سیاه به تن کنیم. تغییر فرهنگ مردسالارانه و تعصبات قومی و قبیله‌ای شاید زمان‌بر باشد اما اصلاح قانون با همت فعالان مدنی، حقوق‌دانان و وجود عزم و اراده مسئولان شدنی است. فقط کافی است لویاجی همچون تأمین امنیت زنان مقابل خشونت یا حمایت از حقوق کودکان و نوجوانان سال‌ها پشت در بهارستان و شورای نگهبان خاک نخورند. کافی است ذبح دختری ۱۴ساله توسط پدرش هم مصداق جرمه‌دارشدن احساسات و تشویش اذهان عمومی باشد.



نیلوفر حامدی

تصویرش روی صفحه موبایلم که نقش بست، محو لبخندش شدم اما متن پیوست‌شده همراه آن، زسان را برابرم متوقف کرد. چند بار از ابتدا تا انتهای جمله حدوداً ۱۵ کلمه‌ای را خواندم: «نو روستای نزدیک شهر ما، پدری سر دخترش رو با داس بریده. می‌شه دربارش بنویسی؟». قتل، آن هم قتل‌ی که قدره به دست آن پدر و قربانی دختر باشد، اتفاق تازه‌ای نبود؛ اما آن چند کلمه آخر، خبر از حادثه فجیعی می‌داد. از همان روز جمعه یعنی دوم خرداد و یک روز پس از حادثه شروع کردم. دو روز نخست به پیداکردن افرادی گذشت که از ماجرا باخبر و مایل به گفت‌وگو باشند. چیزی ته دلم امیدوار بود که این داستان هم سناریویی جدید از قتل ناموسی نباشد یا دست‌کم آن شکل فجیعی که از قتل عنوان شده، کذب محض باشد، اما این‌طور نشد. هیچ شایعه‌ای در کار نبود. فرار دختر ۱۴ ساله، حکم قتلش را صادر کرده بود. دادگاهی هم در کار نبود. پدر که دیده شرافت زندگی‌اش یا فرار دختر بر بیاد رفته، رای به قتل او می‌دهد و خودش هم در لباس جلا، حکم را اجرا می‌کند.

تمام تلاشم از همان روز تا زمان انتشار گزارش این بود که بتوانم با مادر دادغیده صحبت کنم، ولی این

تکلیف و واقعه

تقلیل امر سیاسی به واکنشی احساسی

که می‌خواهد زودتر همه‌چیز تمام شود تا به خانه برود و استراحت کند. سویه دیگر این مطالبات سانتی‌مانتال هم مسئول پرحاشیه‌ای می‌شود که زمان سیل رمانیک‌وار یا محافظشان در جایی که دورتادورش راه خشکی است در آب قدم می‌زند تا به خیال خودش و بنا بر ذوقش جوابی برای احساسات غلیان‌شده عموم داشته باشد یا مسئول ارشدتری که برای لحظه‌ای بی‌بست و مقام نبوده است، اما به‌جای عذرخواهی از وضعیت گلایه می‌کند. به‌اصطلاح نخبگان فکری ما هم همراه موج فضای مجازی به مرثیه یا بدویبراهی روح آزرده خود را التیام می‌دهند و تا تراژدی بعدی که در کدامین نقطه کشور اتفاق بیفتد انگار نه انگار که مشکلات بنیادین و ساختاری‌ای وجود دارد. درواقع ما توامان با خلأ فکری و فقدان عمل مواجه هستیم. نبود هرکدام از آنها می‌تواند وضعیتی به وجود آورد که تنها کشش واکنش به تروماهای مستمر باشد. حال که هر دو با هم همراه شده است چه شود؟ ما باید به راهی بیندیشیم که از وضعیت مرکز-پیرامونی جدا شویم، هر کنشی که در راستای این مرکز‌زدایی و توزیع عادلانه ثروت نباشد، جز تقلیل‌دادن امر سیاسی به واکنش احساسی کاری از پیش نمی‌برد.

شوید، از امکانات کمتری برخوردار می‌شوید. مسئله دیروز و امروز غیزانیه و دیگر جاهای مشابه در ایران خودمان را می‌توان ذیل همین نظریه والرشتاین فهم کرد. تهران تنها پایتخت سیاسی نیست، همه ایران است، قطب همه چیز. کم‌برخوردارترین مناطق ایران، بیشترین فاصله‌ها را با تهران دارند. حتی اگر منطقه‌ای چندصد چاه نفت داشته باشد، اما از مرکز توزیع منابع دور باشد، حکایت غیزانیه را پیدا می‌کند که برای ابتدایی‌ترین نیازشان، آن هم در زمانه بلا باید که عنان از کف بدهند.

مادامی که نخبگان سیاسی و فکری ما به این وضعیت آگاه نشوند هیچ تغییر اساسی‌ای صورت نمی‌گیرد. در کرمان، سیستان‌وبلوچستان، خوزستان، کردستان و ... بسیار غیزانیه‌ماندهایی وجود دارد که تنها در ذیل تحول ساختاری مشکلاتشان حل می‌شود و به یک زیست انسانی با استانداردهای بشری امروز می‌رسند.

از دل نگاه سانتی‌مانتال و تقلیل یک ساختار سیاسی- اقتصادی به امری احساسی این درمی‌آید که تنها بدمن میدان، آن سرباز صفر هراسان از

کرونا، دور از خانواده و گرم‌زده‌ای می‌شود که در مقابل مردمان معترض ایستاده است یا فرمانده‌ای



علی ورامینی

امانوئل والرشتاین، جامعه‌شناس شهیر هم‌عصر ما، در تحلیلش از وضعیت کنونی نظام سرمایه‌داری از پدیده‌ای به نام مرکز- پیرامون صحبت می‌کند. خیلی ساده بحث او این است که در نظم کنونی کشورهای نقش مرکز را دارند و کشورهای نقش پیرامون، منابع و ثروت در کشورهای مرکز تجميع می‌شود و همچنین بیشتر منابع کشورهای پیرامون به سمت مرکز می‌رود. مادامی که این وضعیت استمرار پیدا کند و آگاهی منجر به تغییری ایجاد نشود، مرکز هر روز برخوردارتر می‌شود و پیرامون فقیرتر. عین همین وضعیت را والرشتاین برای درون کشورهای پیرامون هم قائل می‌شود. به این معنا که در خود کشورهای پیرامون هم هرچه از مرکز دورتر شوید، ناب‌رخوردارتر می‌شوید و تجميع منابع در مرکز صورت می‌گیرد. او در زمان بیان این نظریه، مثال کشور برزیل و پایتختش شهر برزیلیا را می‌آورد و اینکه در برزیل شما هرچه از برزیلیا دور

